

تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte

Nr: 076287 A

5600 Wuppertal 1.

W. Germany

آلبستر

سام از لایم
فوق العاده
دوره اختیاق

شماره ۷

۷ آذر ۱۳۶۰



نشریه شورای متحد برای دموکراسی و استقلال

مسئله شهرونی (۱)

(۱) درباره مفهوم هژمونی و ناویجده پیدایش آن
و تحول آن

درفر هیک ملادسم "مارکسیسم-لنینیستی" که اولین بار بدسال ۱۹۶۴ میلادی در "جمهوری-دموکراتیک آلمان" تحت نظر اندیشجوی کتابخانه دولتی منتشر گردیده، تحت عنوان "هژمونی" چنین می‌خوانیم: "فلسفه رهبری و هژمونی پروتاریسا در دوران امپریالیسم به معنی فلسفه رهبری گرفته شده طبقه کارگر در انقلاب بورژوا-دموکراتیک". بنا به انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک - که نشانگر دیکتاتوری دموکراتیک - انقلاب کارگرستان و دهقانان می‌باشد و آغاز می‌شود "آموز، هژمونی، پروتاریسا در انقلاب بورژوا-دموکراتیک، توسط لنین در کتاب دیکتاتوری کارگرستان و دموکراسی (۱۹۰۵) انگیزه یافت، به معنی واقعی و عریض و عامی در دهی بعدی کتاب مکتور مورخ ۱۶۹ و ۱۷۰ و سپس در چاپ دیگری از آن در کشور آلمان (۱۹۲۲) باز می‌بینیم. و این جملات در واقع فشرده و فاساد مطالبی است که سازمانهای مارکسیستی ایران راجع به مسئله هژمونی برای گفتن دارند. این نکته خود اندیشه انگیز است که پس از گذشت متجاوز از ۷۵ سال از نوشته فوق الذکر لنین - که حاوی یک مسئله جدیاتی وی با منشویکها و برخی فرضیه‌های پیشنهادی او است - با وجود رخ دادن انقلابات دموکراتیک گوناگون و میان آمدن طرحهای مختلفی درباره مسائل این انقلابات و از جمله موضوع "هژمونی" هیچ گونه تفسیری در فرمولبندی کتب و مواضع اردوگاهی به چشم نمی‌خورد. سخن از نظریات با صطلح "ضرائی" و "ارتدادی" نیست، کافی است نگاه کنیم به معنی مارکسیست برجسته سالهای ۲۰ و ۳۰ ایتالیا، یعنی آنتونیو گرامشی درباره مفهوم و فاساد معنی "هژمونی" است از هم، تا در بابیم که چگونه تدوین کنندگان فرهنگ "مارکسیسم-لنینیستی" اردوگاهی تنها نسبت دیکتاتوری - تاریخی خود را دیکتاتوری تاریخی میدانند که مالکیت در پروتاریسا و رخدادهای متفرع انقلابی و تحولات برجسته هم

"شیعی نهایی خیمینی" و

"خیمینی نهایی" حزب توده

هاضری توربین، در کتاب چهار خط و ده خط در سیر تحولی اسلام در ایران، می‌نویسد: "۱۰۰۰ سال در بر خورده اول و بدون مقدمه از یک خیمینی بهر سبب توجیه است؟ (حتی و می‌تواند اثباتی مورد بحث مردی ملا و کمالاً آگاه به مذهب خویش باشد)، بقیه داشته باشد که مشنترین راه را برای آنکه وی لب از سخن بیند و خطی مردی باشد به پرسش‌های معنی شما اصلاً با خیمینی نهایی می‌گوید: مگر آنکه مخالف شما ترجیح دهد برای دست بردگرتان داستان سافند و چیزهایی می‌گوید که به حاشی بر خورده. ایمن طرز برخورد دلائل متضاد دارد. می‌توان گفت که این نوعی واکتیر، طبیعی سازمانده از دوره‌های است که شبیهان داشا در معرض آزار و شکنجه بودند. اما این دلیل اصلی نیست. حقیقت آنست که تقصیر و کتمان فرموده خود را با مان است. نه فقط به عنوان رهمنودی برای مصرن ماندن از خطر آزار و شکنجه، بلکه در صفحه ۳

درباره استقلال

درباره وابستگی و استقلال بسیار گفته و نوشته شده است. بحث در این مورد به ناله بحث‌هایی است که در دوره قبل درباره رژیم شاه عنوان یک رژیم وابسته، در جریان بود.

مفهوم شوریک وابستگی و عدم وابستگی، البته در پروتاریسا بحث عمیق و عمده چنانچه از پیدایش امپریالیسم تا توجیه تحولات آن در دهه‌های اخیر، قابل درک است. در حال حاضر، یک شعوری همه عاقله مارکسیستی درباره امپریالیسم دوران حاضر وجود ندارد. در جهه عمده‌ای از آن موجود است و بحث‌های زیادی در این باره در سطح جهان در جریان است. شعوری لنینیستی امپریالیسم اکنون با گذشت متجاوز از نیمه سال به سبب تحولات معنی که منجر به دگرگونی جبهه جهان شده است، با شکلی تمام موانع نیست. بسیاری از دهه‌های که معنای این شعور است و نتایج حاصل از این داردها، در حال حاضر بسیار متغیر از پیشین

مذهبی‌نمایی، خمینی و "جنبش‌نمایی" حزب توده

بل به عنوان رفتارهای شایسته، درخورشان و احترام
اعتقادات رفیع: این گونه اعتقادات رافضی
کسانی حق دارند بشوند که مستند شایسته و درک
حقیقت آنها باشند. تنگنا از این دستور بدان باشد
که امانتی را که به شما سپرده شده است به نام مستر
تسلیم کنید، بدان ماند که سرسری خیانتی منسوق
مرتکب شوید.

کوربین، در ادامه همین بحث، می‌پویسد که در
یک محفل درس مذهبی در تهران حضور داشته و با ره‌ها
شاهد بوده است که شیخ مدرس "نقطه‌نمایی شروع به
محبت می‌کرد که قلم" یکا یک ماگران را شناسایی
کرده بود... نتیجه می‌گیرد که تطبیق ایرانی
معمولا "فاقد" روحانیت و "دامه‌گری" است؛
"در همان محفل از ملا جوانی که حدود سی سال داشت
شنیدم که با اعتقادی ضعیف می‌گفت: روی سخن تبلیغ
اگر چه با همگان است اما نقطه می‌تواند درنا بیست
برگزیدگان روحانی را به دست آورد و بگوید تا همین
برگزیدگان را برآوردند...

روشن‌برخوردی که کوربین از آن سخن می‌گوید
چیست؟ - تنبیه و گشتان، که، بنا به شرح قبلاً،
عبارتست از: بنیان کردن مقاصد و نیت درونی خود
از "غیر خدایی" و یادست به سرکردن او از راه داستان
باف و گشتن کلیاتی که به جای بر نهاده و سخن
نگفتن بگو آنکه یکا یک حاضران قلم" شناسایی شده
باشند.

این روش - که میراث "روحانیت رسی" و "حوزه
های علمیه" است - اگر تا پیش از "انقلاب اسلامی
خمینی" فقط معلوم کسانی بود که با جماعت آخوند سرو
کار داشتند، اکنون اما کم و بیش بر همگان شناخته
است. از کارتر، رئیس جبهه ورمایق آمریکا، که
پیمان شکنی خمینی را فاش می‌کند، تا آقای بازرگان
که در تلویزیون "جمهوری اسلامی" دست به افشاکاری زد
و فرمود "قرار نبود" اینطور بشود؛ تا مارکسیست‌هایی
که وعده آزادی تفکر و تحریک خود را از زبان خمینی
ساکن پارک شنبه‌نویسی پس از ورود خمینی به ایران
"کافر" و "ملحد" قلمداد شدند؛ تا زنانی که در
پارک به خدمت خمینی می‌رسیدند و با وی مصاحبه
می‌کردند و سرو وضعشان از نظر آقا "ابرا" می‌داشت اما
بعداً مجبور شدند میان روسری و توری یکی را انتخاب
کنند؛ تا دانشکده‌های عزیزی که دانشکده‌ها
"سنگر انقلاب" بود اما خیلی زود تبدیل به "مرکز
نماد" شد؛ و... کمترین است که دیگرند آنجا
خمینی در برداشت و آنچه با "منارم" خود در می‌سان
گذاشته بود غیر از آن چیزی بود که آشکارا و روزگار

علاقه می‌گشت؛ کمترین است که کار برد این شیوه
به سندیده، آخوندی را هم اکثری - هراتا می‌چند - از
موجودات ان نه‌بسته و تنگنا که چگونه خمینی در
پای کلیاتی که "بنا بر سر خورد" سخن اصلی خود
را خطاب به آنان که با یزدی می‌بیند می‌گوید در حالیکه
خویشا را هم دست به سرگردان و بی‌ویشا دانستن یافته
است. این همان "تنبیه" و "گشتان" آخوندی، یعنی
روشن‌سازی را در بردن خلایق از سوی "علماء" و "مراجع
تقلید" است که مالکون معنا و مفهومی و اقصای اش را به
خوبی می‌شناسیم، کوربین می‌گوید این روش "نرم‌سوده
خودا ما را است" رفتار است شایسته، "درخورشان
و احترام اعتقادات رفیع".

درس کوربین البته حقیقتی است، اما حقیقتی
که جلوه‌های آن را فقط در عالمی‌ترین سطوح صبر و
سلوک منتهی می‌توان دید. این از شردهای جهان
به‌سند پرواز روح عقیق و یویشتن دارا ایرانی است که
هرگز آزاری بر تحمیل فکر و عقیده خود به دیگران
نداشته. از حقیقت دل رافضی با اهل دل در میان
می‌گذاشته است. شمس تبریزی معلم همین معناست
آنجا که می‌گوید: "سخن‌ها خرد و خردانم گشتن. با هر کس
خود را دیدم در او با او سخن توانم گشتن" اما این سخن
کسی است که ضامن "می‌گفت: مراد این عالم بسا
این عوام هیچ کار نیست. برای ایشان نیامده‌ام.
این کسانی که ره‌نمای عالم اند به حق، انگشت بر رگ
ایشان نهیم". آنچه نه به طریق تحکم و تمسک، بل به
طریقه بیان حال، چرا که: "من سخنی می‌گویم از حال
خود، هیچ تعلیقی نمی‌کنم به اینها؛ تونیز مرا بگو اگر
سخنی داری، و بحث کن."

پس آن رفتار شایسته درخورشان و احترام
اعتقادات رفیع، که کوربین تحت تاثیر القاصات
ملایان "حوزه‌های علمیه" به عنوان حقیقت تقبیه و
گشتان بیان می‌کند، در سطحی از سیر و ملوک مدنی و
عارف مالک جریان دارد که به قول شمس عوام را بدان
راه نیست؛ آنچه نه به صورت "تنبیه" و "گشتان" جیرا
که شمس چشم در چشم حاضران مجلس می‌گوید: هر کس
از شما لایق صحبت من نیست، و من با "هر که خود را
دیدم در او سخن توانم گشتن". یعنی کد پنهان کاری و
ظواهر سازی نمی‌کند، صداقت دارد، و با صداقت سخن
می‌گوید. و این هیچ ربطی به "تنبیه" ملایان شیعی
ندارد. آنچه ملایان اختراع کرده و ابزار مردم‌فریبی
خود ساختند و جوارت ما داشته اندیشه، بلند
پرواز نارفایرانی کجا؟

شاید عدم توجه کافی به تفاوت همین دو نوع "تنبیه"
است که کوربین را به این نتایج تیری می‌رساند که
بگوید تشیع ایرانی معمولاً فاقد "روح رسالت" است.

"شیعی‌نمایی" خمینی و
 "داعیه‌گری" است، و توجه نداشتند با آنکه این سخن

هم‌فقط در مورد تشیع به عنوان اندیشه عارفانه و جهان بینی آگاهانه‌ترین نمونه‌های ذهن بویا و آزاده، قوم ایرانی درست است نه در مورد گمان رزق و ریاضی که آخوندهای و درست‌خاکم روز در طول قرن‌ها برای ضریب خلق برپا داشتند و می‌دارند، کورین اگر چند صباحی بیشتر عمر می‌کرد و "روح‌سالت" و "داعیه‌گری" تشیع اندعاشی خمینی و همدستان او را می‌دید شاید کلیت سخن خود تعدیلی روا می‌داشت و شاید بر آن می‌شد تا با تکیه برداشتی و اطلاعی که از اسلام و روحانیت در ایران دارد کتاب دیگری بنویسد و روشن کند که خمینی راست می‌گوید یا عارفان شیعه ایرانی، و برای تفاوت این دودر کجاست؟

حقیقت اینست که "تقیم" و "کتمان" آخوندی، به عنوان روشی "سیاسی" برای کنار آمدن با مسائل روز و راه بردن خلق‌اللد، هیچ ربطی به آن رفتار شایسته در خورشان و احترام اعتقادات رقیع - که از ویژگیهای اندیشه عارفانه و صبر ملوک معنوی‌نوم ایرانی بوده ندارد. و استخوانه "علما"ی "حوزه‌های علمی" از این مفهوم بیشتر بیا نگرید و روند سیاسی است تا مظهر یک مقوله دینی. تشیع آخوندها بیشتر نوعی سوء استفاده از دین است تا سپردن خود به حقیقتی دینی. و در همین معنا، اگر گفته شود که تشیع آخوندی به اندیشه ماکیا و لیونزدیکی بیشتری دارد تا به پیش عارفان و تشیع اصیل ایرانی، شاید حقیقت نزدیک تر باشد.

ماکیا ول می‌گفت: خامنه‌ایان فقط در مواردی که صرف کنند با بدبخت خود وفا کنند و نه در غیر این صورت و امیر باید گاهی عهد شکنی هم کند. و اضافه می‌کرد که باید بتوان این عهد شکنی را به خرد سیاسی پوشیده داشت و در ظاهر ساری و طلبی استاد بود "چرا که" مردم به قدری ساده لوح اند و چنان آماده اطاعت از ضرورت‌های آنی هستند که فریب دهنده همواره فریب خورنده‌گانی پیدا خواهند کرد. و در همین معنا بود که دین را، برای رسیدن به قدرت و تحکیم مبانی آن، ابزار مناسبی می‌شناخت و توصیه می‌کرد: "دین باید در دولت مقام برجسته‌ای دارا باشد، نه به خاطر حقایق آن، بلکه به عنوان سازو جی که ارگسان و طبقات اجتماع را محکم و متصل به یکدیگر نگه‌دارد".

آخوندهای گمنام کار، و در صف مقدم آنان خمینی، در واقع شاگردان با وفای ماکیا ول اندنه پیروان عرفای ایرانی و با چنانکه برخی از محققان مدعی

اند، اندیشه اصیل تشیع ایرانی.

کاربرد سیاسی این روش ماکیا ولی با استفاده از مقولات دینی، در جامعه کنونی ما شاید با رزدهگری هم دارد. "حزب طراز نوین طیفه کارگر" را نمی‌بینید که چگونه از باب هم کا تولید تر شده است و نویسندگان، شاعران و شعور یسین‌ها بیش به جای بحث از "آلیم انقلابی" و ماکیا لیم دیا لک تیسیک درباره "شهید رجایی" و "شهید باهنر" می‌سرایند و درباره زندگانی امام حسین و صحرای کربلا قلم می‌سازند؟ این هم شگردی آگاهانه است، و در واقع چاره کردن با همان ورق خمینی بر سر قدرت است که کیا نوری و دارو ستهاش در پیش گرفته‌اند. اگر خمینی به نام تشیع در واقع مبلغ روش و اندیشه‌های ماکیا ولی است چه باک اگر کیا نوری به نام مارکسی و انگلس و لنین هم پیمان با وفای خمینی باشد؟ خمینی‌نمایی ایشان به شیعی‌نمایی خمینی در - بهمین بازی قدرت است و اصل برنده شدن در بازی به هر قیمت. همین بهینریشش ماکیا ولی است که در تذهن بسیاری از فرست طلبان روزگار جا خوش کرده و محلی شده است برای مرازهر شدن مجدد "توبه‌نوشته" های مقاطعه کار و دیکسیون سالار زمان شاه به درون حزب توده.

اما آیا با این روش مردم را هم می‌توان با خود نگاه داشت؟ پاسخ را می‌توان به کمک همان تئوری بنگرید که خیل پیروان میلیونی‌اش به حدودی - چهل هزار نفر نمازگزار "موقف" دانشگاه در شهر هفت میلیونی تهران کاهش یافته و کارش به جایی رسیده است که همین چند روز پیش دیگر نتوانست فریبکاری کند و خطاب به جمع فلکت زده "گنبدی که در محضر آقا" نشسته بودند فرمود: کاری کنید که این "بار افتاده" به منزل برسد.

حسن صباح

در باره استقلال

ویرسی مجدداست. بعلاوه کارشوریک لنین بر روی امپریالیسم به سبب شرایط خاص تاریخی زمان خود یعنی وجود جنگ امپریالیستی اول و ضرورت پاسخ گویی به نیازهای آن، عمدتا "اگر نه منحصرا" در رابطه با مناسبات میان کشورهای امپریالیستی صورت گرفته است و مسئله مناسبات میان کشورهای امپریالیستی و تحت ملطه در این تئوری جای مهمی را اشغال نکرده است.

در این شرایط، مفهومی که از وابستگی و استقلال در جنبش چپ و دموکرات، رایج است عمدتا "بر درگی یکجانبه از مفهوم امپریالیسم و بر تکه باره هستی حقایق چند از این بدیده قرار دارد. لیکن هدف از بحث حاضر پرداختن به مسئله وابستگی و امپریالیسم از نقطه نظر تئوریک نیست که نه جای آن اینجا است و

درباره استقلال

را از دست داده است.

در حالی که "میثاق" بدون توجه به ماهیت رژیم ها و دولت های کشورهای بزرگ و قدرتمند، استقلال را نسبت به همه قدرت های جهانی مطرح کرده است، "حاکمیت - لشکریت" های ما، یعنی اقلیت و راه کارگر، در برخورد به "میثاق" (مندرج در ارگان های سیاسی شان) از این خشمگین شده اند که چیرا در میثاق روسیه شوروی در ردیف کشورهای نظیر آمریکا چین یا کشورهای اروپایی قرار داده شده است، اما از آنجا که روسیه شوروی در رابطه با استقلال ایران در ردیف سایر قدرت ها قرار داده شده است، معنای این اعتراض خشم آگین چیز دیگری نیست مگر آنکه منتزین فقط خواهان استقلال ایران در مقابل غرب هستند. آیا به نظر آنها در رابطه با استقلال ایران با پیشو دو ردیف قائل شد، یک ردیف کشورهای ایران باید نسبت به آنها استقلال داشته باشد و یک ردیف دیگر گیس ایران نباید نسبت به آنها از استقلال برخوردار باشد؟

گروه های مذکور در نامه سرشده به سازمان مجاهدین خلق (کا شماره ۱۳۱) در یکی از بندهای بلندفرد مشترکی که ضمیمه نامه است، همین مطلب را به شکلی دیپلماتیک ترویج عنوان "اتحاد و همکاری با کشورهای سوسیالیستی و مترقی" مطرح کرده اند. یک تراژدی تاریخی بار دیگر این بار به صورت یک کندی، تکرار می شود. زمانی صدق شعار ملی کردن صنایع نفت را مطرح می یافت و حول آن جنبش ملی و توده ای بسیج شد ولی "چپ" های آن زمان، یعنی حزب توده در مقابل، شعار "ملی کردن نفت جنوب" را طرح و تبلیغ می کرد. معذوق خواهان آزادی بود که ایران حاکم بر کل منابع نفتی خویش باشد، حزب توده، حاکمیت ایران را تنها بر "بخشی" از منابع و صنعت نفت، تحت عناوین و عبارات به ظاهر انقلابی و جب، مطالبه می کرد. اکنون همان طرز فکر در شمار دیگری با زتاب یافته است و چپ های ما استقلال ایران را نسبت به "بخشی" از کشورهای مطالبه می کنند. آیا چپ های ما قصد ندارند از تاریخ بیاورند؟ آیا آنها نمی دانند تا چه حد حیثیت چپ در نظر مردم، در اثر سیاست های دنباله روانه حزب توده در گذشته، الحین مال و بی اعتبار شده است؟ چرا آنها از این خشمگین می شوند که جنبش خواهان حق حاکمیت خویش و استقلال ایران نسبت به همه کشورهای قدرتمند باشد؟ آیا خواستار آن هستند که نیروی همان نوع رابطه ای را بسا ایران داشته باشد که با کشورهای بلوک شرق دارد؟ مثلاً می خواهید چنانچه کارگران خواستار سندیکا های مستقل شدند، مواجه با فشار و شانتاژ از

نه توان آن دراست. موضوع مقاله حاضر، توضیح نقطه نظرهای ما در مورد مسئله استقلال، به عنوان یکی از نکات اساسی مندرج در بیانیه اردی بهشت ماه "شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال"، از زاویه سیاسی و عملی است. این توضیح خواهد بود به برخورد به نقطه نظرهای رایج در این مورد الزام آن می کند. خاصه اینکه پس از اعلام موجودیت "شورای ملی مقاومت" و اعلام موضع وی درباره استقلال و بحث ها شکی بر سر آن برانگیخته شد، مسئله اهمیت روزیافته است.

استقلال: دوباره داشت نا درست.

با آنکه شعار استقلال یکی از اساسی ترین شعار های نیروهای چپ و دموکرات (و بطور کلی نیروهای سیاسی) است و در برنامه ها و درخواست های آنها با زتاب گسترده ای دارد، برداشت رایج و متداول "نا درست" است. بارهای از نیروهای چپ استقلال را تنها در رابطه با بخشی از قدرت های جهانی خواستارند، آنها شعار استقلال صرمی دهنده ملی نیمه استقلال را از آن درک می کنند و مورد تبلیغ قبیح قرار می دهند، نیمه استقلالی که شکلی پوشیده ای از نومی وابستگی جدید است. دسته دیگر نیروهای هستند که هر چند خواستار استقلال کامل اند، لیکن از مفهوم عدم وابستگی و استقلال برداشت اخلاقی مذهب گونه دارند.

۱- نیمه استقلال طلبان: سازمانها و گروه های نظیر اقلیت، راه کارگر و جناح چپ که هر کدام به نوعی با سازمان چریک های فدائیان خلق پیوند داشته یا دارند از مرد این دسته اند. اینان که در جنبش ایده بولویزیک حزب توده گرفتار هستند استقلال را تنها نسبت به کشورهای سرمایه داری غربی خواستارند و در مورد کشورهای بلوک شرق یا به قول خودشان "اردوگاه سوسیالیستی" قائل به استقلال ایستاد نیستند. فرمول بندی خواست ها و شعارهای آنها آن است البته تحت الفاظ به ظاهر انقلابی (نظیر "تینر انترناسیونالیسم پرولتری") و عبارات پوشیده صورت می گیرد، لیکن پی بردن به کنه مطلب، یعنی استقلال فقط نسبت به غرب، نیازمند نبوغ خاصی نیست.

مقایسه میان موضع رسمی این دسته از گروه ها، حتی با "میثاق" بنی صدر بدون توجه به نیت های هر کدام، و اینکه آنها، "میثاق" را از جد و جدای مورد انتقاد قرار داده اند، نکات جالب و آموزنده ای در بردارد، هر چند با انتشار برنامه "شورای ملی مقاومت"، "میثاق" به عنوان یک سند انضباطی و

جانب "متحد" کشور خود شریف و هزاران بر حسب بخورند" اگر کشور شوروی و بلوک شرق موسساتی است مگر نه اینست که آنها قبل از ما بر کشورها با استقلال ایران را از جمله نسبت بد خودشان بدست می‌دهند؟ شما از منافع چه کسانی دفاع می‌کنید؟ و از زبان که سخن می‌گویند؟ آیا مردم ما و طبقه کارگری که شما خود را نماینده آنها می‌دانید می‌خواهند که در رابطه با استقلال ایران حق و حقوق ویژه او برای کشورها "اروگانی" خاص در نظر گرفته شود؟ آنها در شرایطی که مناسبات و حمایت‌های "اروگانی" از رژیم گترونی ایران که سیاه‌ترین و عقب مانده ترین رژیم است که تا رنج به خود دیده است، فراتر از مناسبات عادی دیپلماتیک و اقتصادی است؟

منظور از "اتحاد" همکاری با کشورهای موسساتی است... "خدا بدیده" عنوان یک ماه در برنده دولتی است. آیا گنجینه‌های در دست است؟ اگر منظور آنست که دولت دموکراتیک آینده با بدبا کشورها شریکه حاضرند پس اما من به رسمیت شناختن حق حاکمیت و استقلال ایران و حفظ منافع متقابل، روابط اقتصادی و سیاسی، فرهنگی به آن دایره‌ها نیست، در این صورت نیازی به تمرکز دولت یا بلوک خاصی نیست. دادن چنین امتیاز از پیش، از نقطه نظر اعتمادی با توجه به محدودیت‌های ناشی از آن به زبان ایران، از لحاظ سیاست خارجی کشورنا در جهت و از نقطه نظر افکار داخلی، به ویژه با توجه به موقع اینگونه دولت‌ها نسبت به رژیم و پرزسیون، کاملاً نابخردانه است و نتیجه ای جز انزوای اپوزیسیون ندارد.

۲- انزوا طلبان: دسته دوم نیروهای هستند (نظریه کار و دیگران) که ترجیح می‌دهند استقلال و آزادی را بخواهند استقلال نیمه کاره نیستند و استقلال نسبت به تمام قدرت‌های جهانی را طالبانند، لیکن از استقلال درکی اخلاقی ارائه می‌دهند.

آنان از مفهوم تکیه بر نیروی خودتفیری یک جانبه دارند و از آن انزوای سیاسی و اقتصادی را نتیجه گیری می‌کنند. از لحاظ اقتصادی آنها خواستار آنند که دروازه‌های کشور به روی همه چیز (نه فقط کالا های مصرفی غیر ضروری، بلکه حتی کالاهای صنعتی، تکنولوژی و غیره) بسته شود و همه ما به نیاز عمومی منحصر. در داخل کشور تهیه و تنهایی از منابع و امکانات موجود استفاده شود. اجرای چنین سیاستی در زمینه اقتصاد، منجر به تداوم عقب ماندگی در زمینه تولید و نیروهای مولده می‌شود.

این برداشت از درک یک جانبه و مذهبی گونه

نسبت به امپریالیسم الهام می‌گیرد. برای آنها امپریالیسم نه یک پدیده تاریخی- اجتماعی بلکه ضربه خبیثه است که هر چیز در رابطه با آن قرار دارد. نجس و استفاذه از آن مکرره و بلکه حرام است. تکنولوژی کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی از مرز همین محرمات است. زمانی - حتی در غرب - عصبه‌ای از امپریالیستی بودن علم انفورماتیک سخن می‌راندند. حال آنکه علم و تکنولوژی بخودی خود در ما هیست خویش امپریالیستی نیست، بلکه شیوه و چگونگی استفاده از آن است که به آنها خطای امپریالیستی می‌دهد. از علم انفورماتیک و از وسایلی چون کامپیوترهای الکترونیکی که دنیا به دست پیشرفته ترین تکنولوژی‌هاست، هیچ می‌توان در جهت پیشرفت و رفاه عمومی سود جست و هم در جهت خدانی‌ترین سیاست‌های امپریالیستی (مثلاً در جهت حتی آن مباحث علمی و تکنولوژیک که برای ساختن مخرب ترین سلاح‌های جنگی استفاده می‌شود) می‌توانند در مسیر کاملاً "طبیعی" و به منظور بهبود زندگی عامه مردم مورد بهره برداری قرار گیرند و در این جهت سوق داده شود. البته این نکته نباید فراموش کرد که علم و تکنولوژی بنا بر آنکه توسعه می‌یابد و غیر آن بشریت بکسار رود یا با هدف با منقوشی به محض و آزاد رودسته‌های امپریالیستی مورد بهره برداری قرار گیرد، مشخصات متناهی با آن را کمب می‌کند، جنبه‌های متناوبی در آنها توسعه می‌یابد و غیر آن. لیکن بهره‌ر و یا به و اما من بسیاری از علوم و تکنولوژی‌ها را اکنون هم قابل بهره برداری در جهت انسانی هستند. از همه اینها گذشته، علم و تکنولوژی رابطه کلی تر با مردم محمول فعالیت کل بشریت به حساب آورده.

الفرض، اینست که از نیروهای سیاسی هوشیوع رابطه‌ای اقتصادی را معادل وابستگی و بنا بر این آن را مضر می‌دانند و از این رو خودخواهان نوعی محاصره اقتصادی هستند. حال آنکه استفاده از علم و تکنولوژی و صنایع کشورهای پیشرفته (چه از غرب و چه از شرق) و داشتن روابط اقتصادی با آنها چنانچه برخاسته از نیازهای ملی و بر اساس سیاستی مستقل (و نه با خصوصیات که در رژیم شاه داشت) استوار باشد، نه تنها به زیان کشور نیست، بلکه برای رشد و شکوفایی سریع تر جامعه‌امری مفید و ضروری است و محروم ساختن خویش از آن و به دست خود ساختن سیاست نادرست است. روشن است چنانچه قرار باشد اینگونه مناسبات به قیمت از دست دادن استقلال کشور تمام شود و یا خودکشی و قدرت‌های بزرگ بنا بر ملاحظات سیاسی از برقراری مناسبات اقتصادی با ایران سر باز زنند، می‌توان و کاملاً ضروری است که از سرعت پیشیدن به شکوفایی اقتصادی و تکامل تولیدی در

درباره استقلال

برابر حفظ استقلال کشور را منظور کرد.

گذشتگان آن، به نظر می‌رسد پایداری نیروهای سیاسی استقلال طلب، میان موفع و نقطه نظرهای ایدئولوژیک یک گروه سیاسی و سیاست خارجی بسک دولت مستقل و دموکراتیک تفاوتی قابل نیستند و به نوبه این دورا با یکدیگر اشتباه می‌کنند. حال آنکه صلگرد سیاست خارجی یک دولت - که طبقاً " دارای تعهدات و مناسبات بین‌المللی است - با تبلیغات افشاگرانه یک گروه سیاسی متفاوت است زیرا که در دو موقعیت و موفع مختلف قرار دارند.

استقلال در حرف و عمل

برای آنکه استقلال یک شعار پوچ و یک هیاهوی فریبنده نباشد، ضروریست که پیش و بیش از هر چیز زمینه‌های لازم برای کسب استقلال تدارک دیده شود. در این رابطه تدارک استقلال در زمینه اقتصادی از اهمیت درجه اول برخوردار است. استقلال اقتصادی نه به معنای منزوی کردن خود و نه داشتن رابطه اقتصادی با کشورهای دیگر بلکه به معنای ایجاد بنیان‌های محکم و سالم اقتصادی و تولیدی در قلمرونا بیخ و کثا و رزی است به نحوی که کشور قادر باشد در این قلمرو ها اساساً " بر روی پای خویش بایستد و همچنین قادر شود از امکانات موجود و بنا شود به درستی و درجه است رفاه عمومی و پیشرفت جامعه به پیر بردا روی کند. از این روست که در به صرفت اقتصادی کشور در جهت ایجاد این بنیان‌ها و استفاده از امکانات و استعدادها و انسانی و جغرافیایی زمینه‌ها را استقلال اقتصادی کشور است. چنانچه به این جنبه توجه نشود و در جهت زمینه‌سازی استقلال اقتصادی سمت گیری نشود، تمام شعارهای خدا مپریالیستی و استقلال طلبانه، هیاهوی پوچی خواهد بود. نمونه بارز این هیاهوگری و نتایج حاصل از آن را در نزدیک به سه سال حکومت رژیم خمینی دیده ایم. درحالی که در تمام این دوره شعار استقلال و فحاشی به امپریالیسم گوش فلک را کیسز می‌کرد و در این زمینه حکومت حتی به تحریکات بین‌المللی دست زد، هیچ گام جدی و قابل ذکوری در جهت زمینه‌سازی استقلال اقتصادی برداشته نشد، بلکه به اشتراک‌گذاری و اعمال سیاست‌های ارتجائی و نادرست هم باعث تشب و رفتن اقتصاد و تولید شد و هم در سطح بین‌المللی بی‌اعتبار و منزوی و نتیجه آن جز تشدید وابستگی کشور چیز دیگری نبود.

تکامل و پیشرفت اجتماعی با ید به موازات توسعه اقتصادی صورت گیرد. تنها یک جامعه پیشرفته از نقطه نظر اجتماعی و فرهنگی قادر به تامین استقلال

خویش در همه زمینه‌هاست. تا من حفظ استقلال در دراز مدت، تنها دولت نیست، بلکه خود مردم اند. و در سال زمانهای دموکراتیک و توده‌ای و نیز گسترش آزادی و دموکراسی است که در دراز مدت می‌توانند تا مین کنند و حافظ استقلال باشد. سازمانهای دموکراتیک و توده‌ای اهرمهای اجتماعی میسر در جهت تامین و حفظ استقلال خواهند بود، هم از آن جهت که می‌توانند به موقع در مقابل سیاست‌هایی که پیشته و وابستگی منجر می‌شود ایستادگی کنند و هم از آن رو که قادر خواهند بود مردم را در جهت تدارک زمینه‌های استقلال بسیج کنند، از استعدادها و مردم بهره جویند و در برابر فشارهای احتمالی تدریجی استعنااری مقاومت کنند. و بهیچانی است که جنبه امری تنها با وجود دموکراسی و آزادیهای گسترده میسر است. از این رو در تقابل قرار دادن دموکراسی و مبارزه خدا مپریالیستی برای کسب استقلال، سخنی پوچ و مبتذل است و هدف از آن تداتمین استقلال بلکه جایگزین ساختن قدرت مطلقه و توسعه دیگری است.

تدارک زمینه‌های استقلال واقعی هنگامی میسر است که دولتی دموکراتیک بر سر کار باشد. دولتی که درک درستی از مفهوم استقلال داشته و از لحاظ سیاسی مستقل از نیروها و قدرتهای جهانی و متکی به مردم باشد. دولتی که بتواند سیاست‌های داخلی و خارجی را بر اساس نیازهای ملی طرح و اجرا کند و به روش در تناقض با دموکراسی و آزادی درجا منته و بالاخره برای بقا و خویش محتاج حمایت و دخالت قدرت‌های جهانی نباشد.

سیاست خارجی چنین دولتی با سایر کشورها باید بر اساس احترام متقابل به حق حاکمیت طرفین، عدم دخالت در امور دیگران و اجازت دادن به دخالت‌های مورد اخلی خود و عدم ورود به مداخلات بیجا نی، استوار باشد.

القائات و تعلیقات نیروی وانی وابسته (بنسبیه آمریکا یا شوروی) این شبهه را برای عده‌ای بر سر انگیزه است که ایران نا وابسته و مستقل تنها خیال‌بافی محض است و اداه‌ها و سیاست ایران منوط به استکاء به این یا آن نیروی بزرگ و طلب بین‌المللی است. برای ترجیه این شبهه فف‌های امپیران در زمینه‌های اقتصادی و تولیدی و نیز به وضعیت ژئوپولیتیکی ایران که آنرا برای قدرت‌های بزرگ غیر قابل چشم پوشی می‌کند، اشاره می‌کنند.

قطع نظر از پیش‌ها و ایدئولوژیایی که در پس این تز نهفته است، با مستقیم که یک دولت دموکراتیک و از نقطه نظر سیاسی مستقل قادر خواهد بود در جهت استقلال واقعی ایران گام ببرد دارد.

درباره استقلال

عوامل مثبت زیرتحتق این امر را تسهیل می‌کند.

- ثروت‌های ایران به‌ویژه منابع زیرزمینی آن بدون اجازه می‌دهند که در صورت اعمال یک سیاست صحیح با فشارهای اقتصادی مقابله کند و از نقطه نظر اقتصادی به‌سادگی از پادشاهی‌ها جدا شود.

- به‌خیرت نسبی ایران و وجود نیروی انسانی قادر در رشته‌های مختلف، توسعه نسبی دانشگاه‌ها و مدارس عالی و فنی که آنرا از دیگر کشورهای منطقه (عربستان، افغانستان، کشورهای خلیج و...) ممتاز می‌کند، عامل مثبتی در این مورد است.

- هوشتندی مردم ایران، وجود گرایش‌ها و خواست‌های استقلال طلبانه، در میان آنان کمالات اعمال چند قرن استعمار است، در صورت آنکه جهت صحیحی به‌خود بگیرد عامل بسیج کننده و سیاسی مهمی است.

- و بالاخره وضعیت ژئوپولیتیک و پیرامون ایران که می‌تواند انگیزه مهمی برای به‌زیر صلح کشیدن ایران توسط قدرتهای بزرگ باشد ولی چند قرن رقابت‌های شدیدی را میان آنان برانگیخته است، خود می‌تواند عاملی باشد در جهت توازن و توازن منطقه و امکان بیشتری را برای مائوروپرگیری از تضادهای هم سازد تا استقلال ایران محقق شود. عناصر دیگری در ورود بدیل‌های پندیده‌ای سیاسی، اقتصادی و نظامی جهانی در این رابطه نیز قابل تأمل است.

لازمه بهره‌گیری از این عوامل مثبت و تحقق استقلال ایران، همان‌طور که گفته شد مقدمات " وجود حکومتی دموکراتیک است که با اعمال سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی به‌منفع و وسیع ترین پیشا و طبقات و به‌خیرت کل جامعه از حمایت سیاسی، مادی و معنوی گسترده آنان، که به‌ویژه به‌خیرت یک سیاست مستقل اجتناب ناپذیر است، بهره‌مند شود.

در پایان لازم به یادآوری است که بحث حاضر تنها به جنبه سیاسی استقلال و نیز نسبی بودن استقلال در عمل پرداخته است و هماهنگی‌ها و تضادهای مقاله آمده است بحث تئوریک مربوط به آنرا به عنوان یک پدیده تاریخی - اجتماعی به‌بعد از می‌گذاریم.

مسئله همونی

تئوریک مارکسیستی مورد تفهیر و تدقیق قرار گرفته اند.

نظریه همونی‌طلبی در افکار روتروبیجات سازمان‌های ممل ایران، هیچ‌گونه معنی دیگری جز طلب سهم بیشتر و در صورت امکان برتر، در ائتلاف‌های سیاسی ندارد. کلیه مطالبی که ظاهراً " به‌نام

"پرولتاریا و دهقانان" تبلیغ می‌شوند، نقش پیرده ساتری بر این مطالبات سهم جویانه را بازی می‌کنند این روش قدرت طلبی سازمانی، در تاریخ جدید هیچ ما و در مبارزات دموکراتیک ۲۰ ساله اخیر ایران سنتی دیرینه و مسلط از خاطرات تلخ نشان داده است: از مواضع احسان الله خان در جنبش قبلان گرفته تا چگونگی برخورد حزب توده به جنبه ملی و شخص مصدق در دهشت دموکراتیک - خدا مهربا لیستی سالهای ۲۰ تا ۲۲. مقالاتی که در روزنامه‌های ممل ما در بیفزاره "فرورت همونی" پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" نگاشته می‌شوند، نشان‌دهنده انداز نقل قول‌های بی‌انصاف از این که بعضاً "از نوشته‌های او در دوره انقلاب ۱۹۰۵ و به‌نام "از مطالب مربوط به انقلاب اکتبر برداشته شده و اغلب بدون ذکر تاریخ و به صورتی انتقادی ذکر می‌شوند، طوری که به‌خود نینده معلوم نمی‌شوند که با اضره کذا مبخش از نشریات این دربار انقلاب مورد استناد رفقای ممل و اقرا و دارد مطالب مربوط به انقلاب دموکراتیک و با مربوط به انقلاب سربا لیستی. شخص این به این تفکیک مراحتا معتقد بود، منشوبیکا هم به‌همین، گروه بلخانف نیز همینطور. تنها هم به‌همین و سربا لیستی روسیه که تمایزی مابین همونی و انقلاب قائل نبود و به "انقلاب مداوم" امرار داشت، تروتسکی بود. جالب اینست که مقالات اکثر ما زمان‌های ممل (به جز اقلیت که اخیراً با صراحت از انقلاب دموکراتیک یا می‌کند) حاوی نقطه نظرات تروتسکی بوده، در حالیکه نقل قول‌های توجیهی مربوطه، تماماً " از آثار این - منتهی به صورت اختلاعی از آثار مربوط به دوره انقلاب ۱۹۰۵ و اکتبر ۱۹۱۷ - برداشته می‌شوند. این اشارات از این جهت لازم‌اند که از نظر تئوریک مسئله "همونی" در ارتباط با تئوریک مسئله "مرحله انقلاب" قرار دارد و کتاب "دوتا کشیک" ۱۹۰۹. این هم تئوریک ۱۹۰۵ یعنی در اوایل انقلاب دموکراتیک علیه استبداد نزاری نگاشته شده است. البته بر روی مسئله مرحله انقلاب بخودی خود موضوع این نوشته نیست و لذا اشارات ما صرفاً جنبه فرعی و دزدنی است که ضرورتاً به مسئله "همونی" مربوط می‌گردد. ولی باید آوری وضعیت انتقادی و در هم آمیخته مطالب نشریات سازمان‌های ممل در رابطه با "همونی"، از این جهت اهمیت دارد که استخراجی منتهی از آنها گرفتار تناقضاتی می‌شوند که در پی آن زمینه تئوریک منشوش دربار انقلاب دموکراتیک سرچشمه می‌گیرد.

نکته دیگری که مقدمات " باید یادآوری کنیم، چگونگی تبلیغ کنونی مسئله "همونی" پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک است. کلیه نوشته‌های

مربوط به این موضوع طوری نگاشته شده اند که گویی این مسئله به صورتی که در "دوتاکتیک" آمده جزء اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم و تنها مبتکر آن شخص لنین می باشد اما بررسی این مسئله نشان خواهد داد که چنین نیست. بحث مربوط به "هژمونی پرولتاریا" سالها پیش از انقلاب ۱۹۵۵ روسیه مطرح شده بود و در سال انقلاب (۱۹۵۵) هم تنها لنین و جناح بلشویک، بلکه منشویکها و سوسیالیستهای رولوسیونرها و... نیز در مورد مفهوم فوق صاحب نظر بودند. اما در حالیکه جناحهای سوسیالیست دموکراسی روسیه در این سال، برگزیر پلیتیکهای شدید علیه مواضع یکدیگر در مورد کم و کیف موضوع "هژمونی" بودند، رهبران و اندیشمندان طراز اول سوسیال دموکراسی اروپا کوچکترین اعتنای جدی به این موضوع از خود نشان نمی دادند، مگر به صورت انتقاد و سفره به اصل و جودی مسئله. مثلاً بیل ضمن انتقاد ملایم به "رفتای روسیه" آمده و گفته بود که در مجادله شدید فراکسیونهای سوسیالیست دموکراسی روسیه میانجیگری کنند و کاتوکتیکی یکبار به شوخی اشاره کرده بود که "رفتای روسیه بر سایر پوست خرسی که هنوز شکار نشده جدال می کنند" (بیل نقل از کتاب "دوتاکتیک") و جالب این است که این بی تفاوتی رهبران انترناسیونال نسبت به مسئله "جدال هژمونی" همزمان بود با کوشش هر یک از جناح های - بلشویک و منشویک - روسیه در انحصار و انطباق نظریات خود به افکار و اندیشه های همسان رهبران! مثلاً لنین در همان کتاب "میسروفت" دو تکتیک... در جواب به استروو و سایر خرده گیری های مخالفان، در نوع افتراق نظریات کاتوکتیکی بیل را منکر می شود: "کی و کجا من ادعای خط مشی مشخصی را در سوسیال دموکراسی بین المللی کرده ام کذباً خط منی بیل و کاتوکتیکی یکی نبوده است" (قابل توجه آن رفتائی که ناآگاه به مواضع لنین در مقابل گوناگون انقلاب روسیه، نظر لنین را در انقلاب ۱۹۵۵ مفایر نظریات کاتوکتیکی انگارند!) با این اشارات ملتمس بازمی گردیم به سئوال پیشین خود: آیا مبتکر و مبدع موضوع "هژمونی" - آن طور که در نظریات سوسیالیسم رسی "اردوگاه" رایج است - لنین بود؟ برای دریافت پاسخ، بهتر است به تار و پود این مفهوم نگاه بیندازیم.

پیدايش مفهوم "هژمونی"

اولین جوانه های این اندیشه در آثار نوشته های تفکران نسل کهن سوسیال دموکراسی روسیه، یعنی "گروه های کار" قابل جستجو است. شخص

پلخانف، اولین بار در نیمه دهه هشتاد و نود قرن گذشته، با توجه خاص به شرایط مشخص بورژوازی و پرولتاریای روسیه، به این مسئله اشاراتی ابتدائی دارد: "در روسیه پرولتاریا هنوز به اندازه کافی قوی نیست که بتواند ابتدا بشکارت مبارزه علیه استبداد را در دست گیرد از این روستیک کارگزاران زمان یافته مجبور خواهد شد که خواستهای انقلاب بورژوا - دموکراتیک را پیش کشد". (به نقل از نوشته پریا ندرسن. تناقضات گرامشی، ترجمه میم شین، پیتروچچوکا، ۱۹۵۶) اندرسن یادآوری می کند که پلخانف در این نوشته ها واژه مبهم تسلط را برای قدرت سیاسی به کار می برد. در اینجا نکته دیگری روشن می گردد که ظاهراً از دیدیهات تئوریک باورهای "اردوگاه" زمان ماست و آن اینست که موضوع "هژمونی" پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک - به عبارت دیگر در ارتباط با مسئله امپریالیسم و انقلاب دموکراتیک در غرب امپریالیسم - از پیشوند "بلکه" در "فلسفه" استنتاجی تئوریک بوده است از آنجا که شرایط اقتصادی - سیاسی خاص روسیه تزاری در اوایل قرن گذشته، کتاب "دوتاکتیک" لنین همبازده سال پیش از مسئله "امپریالیسم" در مرحله "...." او به تدریس در آمده است.

در دهه بعد، آکسلرود، یکی دیگر از اعضای برجسته "گروه های کار" نیز به نقطه نظراتی شبیه عقاید پلخانف در این باره و شیوه ها و مباحث تازیه ای ابراز می دارد که طبقه کارگر باید در مبارزه علیه استبداد نقش مستقل و رهبری کننده (هژمونیک) بازی کند" (همانجا).

باید دانست که چندی پیش از اینها، مارکس و انگلس در حین به کارها و انقلابات دموکراتیک اروپا، بهیچگونه از نقش مستقل طبقه کارگر در پیروسیات دموکراتیک و "در جنگ برای کسب دموکراسی" پیناد کرده بودند. منتحی آنها در مقابل حکومت مطلقه نیروهای طایف دموکراسی را "مفهوم" مردم "طایفه" می کردند و مقصود آنها عمدتاً "طبقه کارگر و پرولتاریا دموکرات" بود (نگاه کنید به مطالب رایجی که ما می توانیم). بنابراین توجه پلخانف و آکسلرود ملو به همسوی بودن با نظریات مارکس با روشی تئوریک پیدا شده در مانیفست کمونیست نیز خوانایی داشت. در مانیفست آمده است: "استنتاجات تئوریک کمونیست ها، بهیچ روی منتحی برای کار و اصولی نیست که این با آن مطلع جهانی کشف یا اختراع کرده باشند. کمونیستها تنها روابط و لحقی مبارزات طبقاتی موجود - یعنی تاریخی را که درست در برابر ما دیدگان ما جاری است - بازگو می کنند" (مجموعه آثار آلمانی - جلد چهارم) و برجستگی "نهضت

آزادی خواهان و انقلابیون
دوستان و هواداران
شورای متحد چپ
در تکثیر و پخش هر چه گسترده تر پیام آزادی ما
را یاری دهید .

ولادیمیر

کتابخانه شورای متحد چپ

R.V.L
Konto.Nr: 598573
Bankleitzahl: 33050000
56 W'tal. W.Germany